

# پادگار

شهریور و مهر ۱۳۲۶ ذی القعدة و ذی الحجة ۱۳۶۶ سپتامبر و اکتبر ۱۹۴۷

مسائل روز

## مقدمه انقلاب ایران

اوضاع و احوال حالیه مملکت ما مخصوصاً نمایشی که از آن در طهران در پیش انظار جلوه گراست هریننده دقیقی را بفساد همه چیز مملکت و سیر سریع مردم بسمت انحطاط و زوال واقف میسازد و این امر بقدری واضح و مسلم است که احتیاج بهیچ تحقیق عمیق ندارد و انکار و پرده پوشی بر آن نیز ممکن نیست .

بدبختانه وضع چنان شده و بهم پیوستگی امور اجتماعی و اداری چنین نتیجه داده است که از بام تا شام هیچ کاری در این مملکت صورت نمیگیرد مگر آنکه جنبه شرّ و فساد در آن غالب باشد و فاعلین و عاملین آن خواهی نخواهی مرتکب شرارت و عمل خلاف شوند .

از گدای کوچه گرفته تا وزیر و زارتخانه همه روزی هزار دروغ تحویل یکدیگر میدهند و از کاسب و تاجر بازار تا مدعیان هدایت افکار و خدمت بجامعه کسی نیست

که غیر از طراری و بریدن کیسه مردم یا فریفتن ایشان بقصد تسکین آتش شهوت مال دوستی یا جاه طلبی قصد و غرضی دیگر داشته باشد.

اگر کسی منکر این حقایق است یکی از روزنامه های روز را بردارد و اخبار و مقالات آنرا بخواند و ببیند که چگونه صورت این فساد و تباهی بر صفحات آن منعکس است و چگونه هر روز صورت تازه تری از این وضع ناگوار بر آن صفحات نقش می بندد.

همه از یکدیگر میپرسند که مسؤل این حال کیست و آیا برای آن میتوان چاره ای اندیشید یا اینکه باید ما بوسانه دست بردست گذاشت و منتظر تماشای پرده آخر آن که فنا و اضمحلال قطعی قوم ایرانی است نشست؟

قبل از اینکه باین سؤال جوابی بتصور خود بدهیم باید خاطر محترم خوانندگان را باین نکته باریک متوجه کنیم که بقای هر قوم بر صفحه روزگار علل و اسراری دارد که درک آنها بظاهر برای مردم سطحی ممکن نیست، چه مردم سطحی جز ظواهر چیزی دیگر نمی بینند و حکمیت های ایشان هم غالباً مبتنی بر اساس همین ظواهر فریبنده و آثار نمایان گذرنده است.

ما همه خواننده یا شنیده ایم و هم اکنون نیز بچشم خود می بینیم که تمام اصول زندگانی ما از مدتها قبل که شاید طول آن از يك قرن نیز بیشتر باشد غلط و واهی است بشکلی که هیچیک از آنها در هیچ زمینه و مرحله با اصول صحیحی که بنای زندگانی ملل زنده و متمدن عالم بر آنها قرار دارد شبیه نیست. از سیاست و اقتصاد ما گرفته تا امور اجتماعی و تربیتی و فرهنگی تمام تشکیلات و بناهای ما پادرها و ظاهر سازی و معرف بیخبری یا شیادی بانیان آنهاست و هیچکدام چیزی نیست که پایه و مایه درستی داشته باشد تا در عین حقارت و نقص ما را باین امید دلخوش بدارد که آنها در آینده بنامی بزرگتر و کاملتر خواهند شد و اگر امروز بود و نمودی ندارند لا اقل فردا از وجود خود آیندگان را بهره و نمری خواهند بخشید.

این حال چنانکه گفتیم سالهای سال است دوام دارد اما عجب اینست که با وجود غلط بودن همه اصول زندگانی ما باز قوم ایرانی در عالم باقی مانده و کم و بیش استقلال خود را حفظ کرده است در صورتیکه از مقدمات غلط هیچوقت نباید نتیجه صحیح بدست آید و اصل و پایه بنائی اگر واهی و خراب باشد مسلماً آن بنا دیر یا زود درهم فرو میریزد و دوام و پایداری آن ممکن نمیشود!

آیا این حال تناقض را اگر واقعاً چنین است چگونه میتوان پذیرفت و آن را بچه طریق و باچه و دلایلی میتوان تعلیل کرد؟

بعقیده ما در اوضاع و احوال امروزی ملت ایران برخلاف آنچه ظاهر حکم میکند هیچگونه تناقضی نیست و آنچه این ملت را زنده نگاه داشته و بنای حیات و استقلال او هم بر آن قرار دارد این اصول غلط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کنونی که خود محکوم بزوال یا تغییر است نیست بلکه چیز پرمایه تر و با حقیقت تری است که ذیلاً بشرح آن مبادرت خواهیم ورزید.

تشکیلات و تأسیسات فاسد و غلطی که امروز ما داریم و یک مشت قلیل مردم نالایق شیاد و معدودی کارگردانان مغرض و مدعی آنها را بنفع خود و مطابق دلخواه دشمنان خارجی ایران میگردانند در حکم پیوند های حرام و قارچهای مضر است که بر درخت سالم و تنومند بیکر ملت ایران چسبیده و با مکیدن عصاره حیاتی این درخت پرمایه در صدد خشک کردن ریشه آنند و با شاخ و برگهای زهر آکین و ناهمواری که بتدریج بر بیکر آن درخت رویانده اند چنین ادعا دارند که نماینده حیات ملت ایران تنها ایشانند و دنیا باید هستی ایران را از وجود پلید ایشان قیاس کند.

بدبختانه همین ظاهر دروغی است که عده زیادی از مردم را با شتاب انداخته و برای ایشان مبنای قیاسات سطحی و حکمیتهای غیر منطقی شده است.

بر خلاف تصور عمومی جزء اعظم ملت ایران بخصوص آنها که از پای تخت و بلاد

بزرگ دورند و گرد دستگاه فاسد حکومت و اداره کنندگان آن نمیگردند پاک و بی‌عیب‌اند و اگر هم بر اثر فساد و غرض هیأت حاکمه جاهل و بیخبر و در راه بردن مصالح عمومی مملکت بلا اثر مانده‌اند اگر این عوارض و موانع زایل شود همه‌گونه امید بآینده ایشان میرود و میتوان هر بنای صالحی را بر آن اساس محکم استوار ساخت. این مردم با جوهر ذاتی که دارند و با مایه و استعدادی که در نهاد ایشان بودیعه باقیست در حکم در و گوهری هستند که انقلابات زمان و بی‌لیاقتی اولیای امور آنرا در منجلابی از کشفات و پلیدیها فرو برده و مانع بروز ارزش حقیقی و ظهور جلال واقعی آن گردیده‌است.

این حال اگر چه مایه و استعدادی را که در آن در و گوهر نهفته است ضایع و مهمل میگذارد و راه تمتع و استفاده از آنرا سد میکند باز قادر بانهدام و تباهی آن نیست چه در و گوهر هر وقت و در هر جا در و گوهر است و نجات فطرت و اصالت وجود او بهر حال محفوظ و ذات پاکش عزیز میماند.

جان کلام در اینست که این در و گوهر عزیز را چگونه میتوان از استیلاهی این منجلاب نجات داد و بچه وسیله باید بیکر این درخت کهن بر قوت را از این بیوندهای مودی و قارچهای جان‌کاه زدود؟

بدبختی بزرگ مردم ایران مثل غالب مردم مشرق زمین در قسمت اعظم از دوره زندگانی ایشان این بوده است که بمقتضیات محیط جغرافیائی و علل مفصله دیگر هیچوقت نتوانسته‌اند بتمام معنی کلمه و بآن شکل که در ممالک مغرب زمین دیده میشود بآن حالی که امروز بآن «ملت» میگوئیم درآیند و از ایشان در اداره مصالح عامه و ابراز علاقه نسبت بخیر و شر و بدبختی و خوشبختی قوم «شعور عمومی»<sup>۲</sup> مشهود افتد تا بصورت ملتی بیدار و علاقه مند و بسائقه شعور عمومی بمحض اینکه از هیأت

حاکمه وقائدین خود حرکتی ناروا و اقدامی خلاف مصلحت دیدند باعتراض و طغیان درآیند و بروزگاژ دولت و عمر این چنین قائمین کجرفقار یا خائن خاتمه بیخشدند و برجای ایشان کسانی را که خادمین حقیقی مصالح عامه باشند بشانند .

ایرانی که اطاعت و فرمانبرداری از سلطان و اولوا الامر را واجب و از تکالیف دینی میشمرد و خود را نسبت بایشان «رعیت» میدانسته بتدریج با این عادت مذموم بار آمده است که حکومت و سلطه هر ظالم و فاسقی را تحمل کند و در مقابل هر راهزن بی پدر و مادری که بزور و غلبه زمام امر او را دردست گرفت سر تسلیم فرود آورد و اعتراض و طغیان که نکنند سهل است راه و رسم ناپسند چاپلوسی و تملق و مجامله را نیز اختیار نماید و آیین مقدس فضیلت و تقوی را زیر پای بی اعتنائی و سهل انگاری بگذارد .

رواج بازار این عادت شوم یعنی بی اعتنائی بفضیلت و تقوی و فدا کردن مناعت و حمیت بیهانه حفظ جان و جلب منافع آنی که جز «بی غیرتی» نامی دیگر بر آن نمیتوان نهاد و اعلی درجه آن در افراد هیأت حاکمه و اعضای ادارات و تشکیلات کشوری و لشکری ما مشاهده میشود بزرگترین بالای جان جامعه امروزی ماست و مودی ترین کرمی است که درخت هستی ما را بتدریج از ریشه میخورد .

بعقیده ما برای خلاص از این حال نکبت و انحطاط اخلاقی باید مردمی که هنوز دچار این مرض نشده اند و عدد ایشان نیز خوشبختانه بسیار زیاد است از خود نسبت باین وضع حال طغیان و نفرتی جدی نشان دهند و مقدمه انقلابی را در احوال اخلاقی و اجتماعی ایران مهیا سازند .

اگرچه هیأت حاکمه و اعوان و انصار ایشان یعنی همانها که خمیر مایه هر گونه رذالت و فسادند و در مملکت هیچ خیانت و دزدی و تعدی بدون معاونت و رضای خاطر آنان صورت نمیگیرد اختیار تمام قوای مادی ما را دردست دارند و صاحب نفوذ و بسط ید بشمار می آیند ولی مردم صالح باغیرت نباید خود را در مقابل ایشان ضعیف بیندارند

ودر مبارزاتی که باید با این طبقه پیش بگیرند سست عنصری وجبن وضعف بکاربندند. دزد و خائن و وطن فروش وقتی جرأت دزدی و خیانت و وطن فروشی درخود می بیند و در ارتکاب این اعمال برجسارت و تجرّی خود می افزاید که درمقابل رادع و مانعی نبیند و از مجازات و نفرت عمومی بیم نداشته باشد. اگر مردم ده نفر دزد و خائن و وطن فروش را بسختی بمجازات برسانند و باین طریق سرنوشت ایشان را عبرة للناظرین قرار دهند دیگر کمتر کسی جرأت میکند باین قبیل اعمال دست بزند و از جادّه سلامت و استقامت منحرف شود.

بنظر ما انقلابی که در فوق بآن اشاره شد از اینجا باید شروع شود که هر کس که صالح مانده و حقیقهٔ بیاکی و درستی و عزت نفس و حب وطن علاقه و ایمان دارد باید باطناً و واقعاً مردم ناپاک و نادرست و بی حمیت و وطن فروش را ولو از نزدیکان و بستگان او باشند ملعون و منفور بشناسد و بهیچوجه حاضر نشود که با ایشان اگرچه در عالی ترین مقامات دولتی و دنیائی جا گرفته و بزرگترین و مهمترین ثروتها و قدرتها را هم در تصرف داشته باشند بادب و احترام رفتار کند بلکه بعکس باید درهمه جا و پیش همه کس آنان را حقیر و پست و موهون معرفی نماید بطوری که این جماعت معدود بهر طرف که میروند و در هر محفل که قدم میگذارند انگشت نما باشند و مثل مبتلایان بیرص و جذام همهٔ مردم از ایشان فرار کنند و از آبادیها و شهرهاشان برانند. بعضی چنین تصور میکنند که تمام ذوق سلیم اینست که انسان بلا اختیار در مقابل جمیع مظاهر جمال و کمال فریفته و از خود بیخود شود و عنان دل از کف بدهد. البته این حال در هر فرد با ذوق و در هر صاحبذلی دیده میشود و اگر دیده نشود او را باید کج طبع جانوری دانست اما بگمان ما یک درجهٔ دیگر از ذوق هم اینست که انسان در برخورد با هر زشتی و پلیدی و فساد و کجی آنآ و بلا اختیار مشمز و متفر گردد و بیدرنگ از هر چیز و هر کس که در آنها چیزی از این عیوب و رذایل نمایانست رو بگرداند. مجال است که کسی فطرةٔ و روحاً سالم باشد و از

ناباکنی و نادرستی نگریزد و بآمیزش با مردم ناپاک و نادرست تن دردهد .  
 روی سخن ما در دعوت مردم باختیار این سیره و اقدام باین انقلاب البته با  
 کسانی است که هنوز از نعمت مناعت و عزت نفس و حمیت بهره وافی دارند و بهیچ  
 قیمت و در مقابل هیچ تهدید و تطمیع حاضر نیستند از این فضایل دست بردارند بلکه  
 جان خود را فدا میکنند و بیک دزد خائن که مقام وزارت را غصب کرده یا ظالم  
 جائری که فرمانده و حاکم شده است از بیم جان یا بطمع نان تملق نمیگویند و تحکم  
 و قول زور او را قبول نمی نمایند .

این جماعت که هنوز در ایران بخصوص در خارج از شهرهای بزرگ فراوانند  
 باید در شروع باین مبارزه قوای خود را با یکدیگر متحد کنند و بدانند که حتی اگر  
 تنها و بیکیس و یاور نیز باشند قدرت حقیقی هر یک از ایشان لا اقل بر قدرت ظاهری  
 صد نفر از این قبیل دزدان و خائنین میچربد و جمعیتی که از این گونه مردم تشکیل  
 شود ولو اینکه افراد آن بمبارزه جدی پردازند و بهمان « مقاومت منفی » که بآن  
 اشاره کردیم اکتفا کنند باز در مدتی قلیل بر این عده معدود که بنام هیأت حاکمه  
 بر این مردم ریاست میکنند و جز اشاعه فساد و ظلم و جهل از وجود ایشان اثری دیگر  
 ظاهر نمیشود و گویی دزدی و خیانت را هم از آباء و اجداد خود بارث گرفته اند غالب  
 خواهند آمد و با برانداختن ایشان زمام امور را بدست مردمی صالحتر خواهند سپرد .  
 قریب چهل سال است که ایران مشروطه شده و بظاهر امور مملکت بدست ملت افتاده  
 است ولی در این مدت بهمان علت که هنوز ملتی بمعنی حقیقی این کلمه در ایران بوجود  
 نیامده کمتر موقعی بوده است که واقعا مردم در راندن امور و حفظ مصالح خویش دخیل  
 باشند بلکه همان کسانی که در عصر استبداد عمال نشر فساد و از ارکان عمده ظلم و تعدی  
 و دزدی و رشوه خواری بودند در عصر مشروطه هم بعالی ترین مقامات از ریاست  
 وزراء تا وزارت و وکالت رسیدند و بعد از خود فرزندان نالایق یا بدست پروردگان  
 دستگاه کثیف خویش را برجای خود نشانند تا همان سیره نا مرضیه برقرار بماند و

بگفته یکی از ظرفای قدیم «صنعت فراموش نشود».

من یقین دارم که اگر امروز هم میرزا آقاخان نوری و مشیرالسلطنه و سپهسالار تنکابنی و عین الدوله و فرمانفرما زنده بودند باز هم بصدارت و ریاست وزراء میرسیدند و مردم فراموشکار و بیمبالات ایران بار دیگر حکومت ایشان را تحمل میکردند و در انتظار ظهور معجزه از آن جماعت می نشستند.

در همین دوره مشروطیت چقدر افراد ناپاک نالایق که بمقامات عالیه رسیدند و مرتکب بزرگترین جنایات و خیانات شدند و اعمال سوء ایشان آنان را از کار راند ولی طولی نکشید که از نو از دری دیگر و بشکلی دیگر بازگشتند و دنبال همان اعمال زشت را گرفتند و خرابیهای تازه بر خرابیهای سابق افزودند و از بدبختی هنوز هم اکثر کارگردانان ما از همان طبقه و طایفه اند و تا این طبقه و طایفه بر روی کار و صاحب نفوذ و اختیارند هیچگونه امیدی بنجات و سعادت ایران نیست.

بنا بر این راه منحصر بفرد نجات و سعادت ایران بعقیده ما اینست که مردم صالح و مصلحت خواه اخلاقاً قیام کنند و بایک انقلاب ملی این طایفه را بکلی براندازند و تا اسباب این کار بطرزی معقول و مطمئن فراهم نیامده لااقل بشرحی که گفتیم با ابراز نفرت و انزجار و طعن و لعن و قطع جمیع علائق و ابراز طغیان و عصیان نسبت بایشان مقدمه این انقلاب را فراهم سازند.

اگر این کار بشود امید کامل می رود که بزودی گریبان ملک و ملت از دست این یک مشت دزد غارتگر نجات یابد ولی اگر نشود و هر کس که بر شد میرسد پیرو تعلیمات ایشان گردد و شرف و مناعت و حمیت خود را برای رسیدن بمقامات دنیائی ناپایدار و تقریب باین جماعت و دستگاہ فاسدآنان از دست بدهد نه تنها این حال نکبت اشتمال دوام می یابد بلکه ریشه هر گونه امیدی نسبت بآینده نیز قطع میگردد و عناصر صالحی که باید کشتی حیات مملکت را از این غرقاب بیرون کشند بتدریج در آن دستگاہ مضحل و نابود خواهند شد.